

تاریخ و تمدن اسلامی، سال سیزدهم، شماره بیست و پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۶، ص ۷۴-۵۷

## سرانجام سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه<sup>۱</sup>

یزدان فرخی<sup>۲</sup>

استادیار گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

### چکیده

جلال‌الدین خوارزمشاه، نماد مقاومت مسلمانان در سال‌های نخست حمله مغول، از چهره‌های شاخص تاریخ اسلام و ایران به شمار می‌رود. گزارش‌های مورخان مسلمان از سرنوشت او نیز بسیار پرسش‌برانگیز است. روایت کشته شدن وی به دست اکراد، در سیرت جلال‌الدین منکبرنی (تألیف منشی او، نسوی) که شماری از پژوهشگران آن را، بی رعایت جوانب نقد تاریخی، به طور قطع پذیرفته‌اند، نیازمند بررسی بیشتر است. پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این پرسش‌ها است که این روایت و روایت‌های متأثر از آن چه اندازه به لحاظ نقد تاریخی معتبر است؟ و آیا روایات محتمل دیگری در این زمینه وجود دارد؟ به نظر می‌رسد که نه تنها منبع خیر نسوی، بلکه با توجه به اوضاع آن روزگار روایات محتمل و بدیل آن نیز از چشم پژوهشگران دور مانده باشد.

**کلیدواژه‌ها:** جلال‌الدین خوارزمشاه، نسوی خرندزی، نقد تاریخی، تواریخ عصر مغول.

---

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۲۵

۲. رایانامه: y\_farrokhi@pnu.ac.ir

## مقدمه

سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه به عنوان نماد استقامت در برابر مغول‌ها، از موقعیتی ویژه در تاریخ ایران و اسلام برخوردار بوده است. از هنگامی که سلطان محمد خوارزمشاه در حال گریز از برابر فرماندهان چنگیزخان در سال ۶۱۸ قمری در گذشت، جلال‌الدین تنها کانون قدرتمند در برابر تهاجم و سلطه مغول‌ها در سال‌های نخستین به شمار می‌آمد. وی در برخی نبردها از جمله در پروان لشکر مغول را شکست داد و آوازه بسیار به دست آورد. همین جایگاه سبب شد تا در آن برهه از تاریخ ایران اسلامی در میان مسلمانان به لقب «ناجی ملک» شهرت یابد.<sup>۳</sup>

با پیش چشم داشتن این‌که حیات جلال‌الدین برای مسلمانان دارای اهمیت زیادی بوده و تنها امید آنها در برابر مغول‌ها به شمار می‌آمده، سرانجام کار او با ابهام و روایت‌های گوناگون آمیخته است و مورخان روزگار مغول و پس از آن، روایت‌های مختلفی مطرح ساخته‌اند؛ با این حال شماری از پژوهشگران، با «قطعیت» و «حتمیت» نوشته‌اند که جلال‌الدین «در نیمه شوال ۶۲۸ به دست اکراد به قتل رسید».<sup>۴</sup>

بنابراین، بر پایه منابع روزگار مغول و پس از آن می‌توان گفت دیدگاه پژوهشگران اخیر، نیازمند بازنگری و ضروری است تا روایت‌های مختلفی که در دوره مغول و پس از آن درباره جلال‌الدین از سوی مورخان مطرح شده، با توجه به سرچشمه آنها و پیش چشم داشتن شرایط سیاسی و وثاقت مورخان بررسی شود. افزون بر این، با امعان نظر به این‌که برخی از مورخان دوره مغول یک روایت را با قطعیت در مورد وی نقل کرده‌اند و گروهی ضمن ذکر دو روایت مختلف به عدم یقین و عدم قطعیت روایت خود اذعان نموده‌اند، لازم است تا

۳. بیانی، دین و دولت در عهد مغول، ۱/ ۱۲۲؛ از سوی دیگر مورخان مسلمانی، مانند ابن کثیر (م ۷۷۴هـ) که در غرب سرزمین‌های اسلامی می‌زیستند، در مورد نقش و جایگاه سلطان جلال‌الدین و مقابله او با مغول‌ها، از وی با عنوان «سَدَّ حانلی» میان مسلمانان و قوم «یأجوج و مأجوج» یاد می‌کنند (۱۳۲/۱۳).

۴. اقبال آشتیانی، تاریخ ایران پس از اسلام، ۴۰۱؛ همو، تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، ۱۳۸-۱۳۹.

ماهیت روایی و انگیزه‌ها و اعتبار راویان آن با توجه به اوضاع و احوال آن روزگار مورد تحقیق قرار گیرد.

این پژوهش به شیوه استنادی معمول در تحقیقات تاریخی و با رویکردی توصیفی-تحلیلی عمدتاً درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها است: روایت‌های پذیرفته شده پژوهشگران در خصوص سرانجام جلال‌الدین از جهت نقد تاریخی چه اندازه دارای اعتبار است؟ آیا با توجه به این که جلال‌الدین بزرگ‌ترین دشمن مغول در ایران محسوب می‌شد و همواره درصدد کشتن وی بودند و با در نظر گرفتن وضعیت سیاسی آن روزگار، آیا می‌توان احتمال کشته شدن جلال‌الدین به دست مغول‌ها را مطرح ساخت؟

چنین به نظر می‌رسد که بنیاد روایتی که توسط پژوهشگران در خصوص کشته شدن جلال‌الدین پذیرفته شده، از جهت سرچشمه روایی و وثاقت آن نیازمند بررسی و بازنگری باشد؛ هم‌چنین به نظر می‌رسد روایت کشته شدن جلال‌الدین به دست مغول‌ها نیز به‌عنوان یکی از روایت‌های محتمل در این زمینه قابل طرح و توجه باشد.

#### پیشینه تحقیق

اظهار نظر پژوهشگران درباره سرنوشت سلطان جلال‌الدین را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته نخست کشته شدن جلال‌الدین به دست کردها را به عنوان گزاره‌ای قطعی روایت می‌کنند. در میان پژوهشگران غربی، سر جان مالکوم (د ۱۸۴۳م / ۱۲۵۸ق) با قطعیت می‌گوید: جلال‌الدین در کوه‌های «گردستان» به دست کسی که او «بربر»<sup>۵</sup> می‌خواند و به انتقام کشته شدن برادرش به دست جلال‌الدین، به قتل رسیده است.<sup>۶</sup> پس از او سِر پرسی سایکس به صراحت بیشتر می‌نویسد: «او سرانجام به دست گردی راهزن کشته شد».<sup>۷</sup>

5. Barbarian

6. Malcolm, 1/230.

7. Sykes, 60.

ادوارد براون نیز همین مضمون را تکرار می‌کند.<sup>۸</sup> این روایت پس از آن به‌عنوان روایت غالب توسط پژوهشگران غربی مورد تأیید قرار گرفته است.<sup>۹</sup>

هم‌چنین شمار قابل توجهی از پژوهشگران ایرانی هم کشته شدن جلال‌الدین به دست یکی از کردها را به طور قطع پذیرفته‌اند؛ از جمله ایشان اقبال آشتیانی است که در یکی از آثار خود می‌نویسد: «جلال‌الدین... در کوه‌های اطراف این شهر به در نیمه شوال به دست اکراد ۶۲۸ به قتل رسید»<sup>۱۰</sup> و این دیدگاه از سوی پژوهشگران پذیرفته شده است.<sup>۱۱</sup>

دسته‌ای از پژوهشگران معاصر ایرانی نیز در این میان نوعی بی‌طرفی برگزیده و میان روایت کشته شدن جلال‌الدین به دست کردها و زنده ماندن وی پس از سال ۶۲۸ هـ نظری

#### 8. Browne, 2/446-447.

۹. از جمله می‌توان به جان اندرو بویل اشاره کرد (Boyle, 2/392-393). وی در مجموعه کمبریج در گزارش کشته شدن جلال‌الدین به دست کردها تردید ندارد؛ اما گزارش را به دو موضوع انتقام خواهی و طمع در البسه او مربوط می‌کند (Boyle, "Dynastic and political history of the Il-khans", 5/335). اشپولر نیز همین دیدگاه را دارد (Spuler, Die Mongolen in Iran, 34; Spuler, History of the Mongols, 3). وی در هر دو اثر خود یک روایت قطعی از کشته شدن جلال‌الدین ذکر می‌کند. در اثر نخست به صراحت از «کردی راهزن» سخن می‌گوید و در اثر اخیر تنها از کشته شدن وی توسط یک دزد یا راهزن سخن به میان می‌آورد که در هر دو بر اساس روایت نسوی استوار شده است. این نگاه اشپولر در اثر دیگر وی که به فارسی ترجمه شده، توسط مترجم فارسی نیز پذیرفته شده است (اشپولر، مغولان در تاریخ، ۴۳-۴۴). افزون بر اینها در میان مورخان غربی باید به ساندرز (Sanders, 78)، گروسه (۴۲۹)، پیتر جکسن (Jackson, 45,51) و اخیراً پژوهشگرانی چون کریستوفر اتوود (Atwood, 106,417) و کلیفورد ادمنوند باسورث (Bosworth, 8/404-405)، اشاره نمود.

۱۰. اقبال آشتیانی، تاریخ ایران پس از اسلام، ۴۰۱؛ همو، تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، ۱۳۸-۱۳۹.  
۱۱. صفا در این مورد می‌نویسد: جلال‌الدین «به کوه‌های میافارقین پناه برد و در آن کوه‌ها به دست گردان در شوال سال ۶۲۸ کشته شد» (۱۳-۱۲/۳). هم‌چنین باید از غلامحسین مصاحب، ۲۸۷۴/۲؛ مشکور، ۲۲۲؛ بیات، ۲۷۳؛ بیانی، دین و دولت در عهد مغول، ۱۱۹-۱۲۳؛ همو، مغولان و حکومت ایلخانی در ایران، ۵۹؛ کاتوزیان، ۱۱۵، حسن زاده، تاریخ ایران در عهد خوارزمشاهیان، ۳۰۷؛ همو، خوارزمشاهیان، ۳۸۳/۹؛ بهرامی نیا، ۱۴۵ و شمار بسیاری از پژوهشگران دیگر نیز که این روایت را به‌عنوان تنها گزاره تاریخی معتبر و قطعی ذکر کرده‌اند، نام برد.

ابراز نکرده و هیچ روایت را بر دیگری ترجیح نداده و یا هیچ یک از آنها مردود ندانسته‌اند.<sup>۱۲</sup> به عبارت دیگر، در تحقیقات انجام گرفته، به نقد روایت و ارزیابی محتوای روایت مورخان روزگار مغول و پس از آن توجه نشده است.

### منشأ روایت کشته شدن جلال‌الدین به دست گُردها

از بررسی منابع تحقیقات اخیر استنباط می‌شود که سرچشمه روایت کشته شدن جلال‌الدین به دست «اکراد» و نیز نخستین منبعی که این خبر را با قطعیت نقل کرده، کتاب سیرت جلال‌الدین مَنگُرنی نوشته شهاب‌الدین نسوی خَرَنَدزی است.

نسوی منشی سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه و رئیس دیوان رسائل او بوده که پس از رویدادهای سال ۶۲۸هـ در مناطق مختلف و نزد حکام مختلف روزگار گذرانده است. وی برای مدتی در دربار ملک مظفر ایوبی در مِیافارقین اقامت نموده و کتاب نفثة المصدور را در سال ۶۳۲هـ و بخشی از سیرت جلال‌الدین مَنگُرنی را در آنجا نگاشته است. وی فصول پایانی اثر اخیر را تا سال ۶۳۹هـ به پایان برده و عمده هدف او فراهم آوردن کتابی درباره احوالات سلطان جلال‌الدین بوده است.<sup>۱۳</sup> این اثر در اصل به زبان عربی نوشته شده و مترجمی گم نام آن را در همان سده هفتم هجری به فارسی ترجمه کرده است.

مطالب کتاب سیرت جلال‌الدین مَنگُرنی با ذکر احوال «تاتار» یا مغول‌ها آغاز و با بیان روایت کشته شدن جلال‌الدین به پایان می‌رسد. نسوی، به تصریح خود وی، پس از آخرین حمله مغول‌ها به اردوی سلطان جلال‌الدین در مِیافارقین و فرار سلطان، از او جدا شده و برای مدتی از او بی اطلاع بوده است؛ چنان‌که در این مورد تصریح می‌کند که دست‌کم «دو ماه» در شهر آمد «از خروج ممنوع بود» و نیز برای چندی هم در آذربایجان سرگردان شده و سرانجام به مِیافارقین باز گشته است. وی در اینجا چنین عنوان می‌کند که به

۱۲. آرین نیا، ۳۰۸/۱۸؛ دستغیب، ۴۵۲-۴۵۳؛ شرفی، ۵۰۸/۹؛ رجب زاده، ۵۰۰/۹-۵۰۱.

۱۳. نسوی، مقدمه مصحح، ما.

یقین رسیده است که خیر زنده بودن سلطان «دروغ» بوده و می‌نویسد: «حقیقت شد که [سلطان جلال‌الدین] هلاک شده است»؛<sup>۱۴</sup> سپس به ذکر روایتی می‌پردازد که مشخص نمی‌شود چگونه در مورد درستی آن به یقین دست یافته است. وی در احوال سلطان جلال‌الدین پس از ناکامی مغول‌ها در اسیر کردن او چنین نوشته:

«...آنکه سلطان بر کوه رفت و گردان راه‌ها را بسته بودند، و او را گرفتند و غارت کردند. و چون خواستند که بکشند با بزرگ ایشان گفت: من سلطانم، در کار من شتاب مکن، بعد از آن تو مخیری، خواهی مرا پیش ملک مظفر شهاب‌الدین غازی بر، او خود ترا به جایزه غنی کند، و اگر خواهی مرا به بعضی از شهرهای من برسان تا ملکی شوی. آن مرد در رسانیدن او به بعضی از بلاد رغبت کرد، و او را پیش قوم و قبیله خود برد، و پیش زن خود گذاشت و رفت که اسپان خود را از کوه بیاورد؛ و در اثنای غیبت او کردی دون بیامد، حربه‌ای در دست، به زن گفت: این خوارزمی کیست؟ چرا او را نمی‌کشید؟ گفت: شوی من او را امان داده است و دانسته که سلطان است. کُرد گفت: چگونه باور داشتید که او سلطان است؟ مرا به آخراط برادری کشته شد که به از وی بود. پس حربه بر وی زد و به یک ضربه روح او را به فردوس رسانید».<sup>۱۵</sup>

بر اساس روایت نسوی ملک مظفر ایوبی عده‌ای را به آن منطقه فرستاد تا به جستجوی سلطان بپردازند: «بعد از مدتی ملک مظفرالدین بدان کوه فرستاد و سَلَب [جامه] سلطان و اسپه که داشت، با زین و شمشیر، و تعویذی که آن را در میانه موی سر بسته بود همه را به دست آورد. چون آوردند هر که از خواص حاضر بود و در آن ایام ملازمت او کرده، چون اوتر خان، و طللسب امیر آخر، و جماعت دیگر، گواهی دادند که سلب اوست. و فرستاد تا استخوان‌های او را آوردند و دفن کردند».<sup>۱۶</sup>

۱۴. نسوی، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، ۲۷۸.

۱۵. همان، ۲۷۹-۲۸۰.

۱۶. همان، ۲۸۰.

بررسی منابع و مآخذ تاریخ این روزگار نشان می‌دهد که سرچشمه همه منابع تاریخی در خصوص کشته شدن جلال‌الدین به دست گُردها، همین روایت بوده<sup>۱۷</sup> و از این رو بررسی جزئیات آن در تحلیل موضوع تحقیق حاضر از اهمیت بسیار برخوردار است. پیش از تحلیل این روایت باید توجه شود محققى چون مینوی که سال‌ها صرف تصحیح کتاب سیرت جلال‌الدین نموده، معتقد است نسوی بر خلاف ادعای دقت در تاریخ‌نگاری اصول تاریخ‌نگاری را رعایت نکرده و به‌ویژه در منشأ برخی اخبار او تردیدهایی وجود دارد؛ برای نمونه «مطالبی در باب منشأ تاتار و تاریخ چنگیز گفته است که نه خود دیده و نه از کسی که دیده بوده است شنیده و با تواریخ معتبر موافق نیست، نه تواریخ چینی و مغولی، و نه تواریخ فارسی و عربی».<sup>۱۸</sup> از این رو لازم است درباره دیگر مطالب او تأمل بیشتری کرد و به‌ویژه ضروری است روایت‌هایی را که تنها منشأ آنها نسوی است با رعایت احتیاط و اعمال بررسی‌های دقیق پذیرفت.

در میان منابع نزدیک به این رویداد، الکامل فی تاریخ ابن اثیر (۵۵۵-۶۳۰هـ) از جهات مختلف مبنا و محک مناسبی برای سنجش روایت نسوی است. وی که برخلاف نظر برخی از پژوهشگران، اثر خود را، نه در ۶۲۸هـ که در ۶۲۹هـ به پایان رسانده،<sup>۱۹</sup> از نظر زمانی در محدوده بسیار نزدیک به رویداد قرار داشته است؛ هم‌چنین از نظر مکانی نیز با توجه به این‌که در موصل زندگی می‌کرده، یعنی در فاصله کمی از آخرین محلی که از

۱۷. کتاب نسوی در همان ایام تألیف طرفداران بسیاری پیدا کرده بود و مورخان زیادی از روایات وی بهره برده و از وی نقل کرده‌اند که ظاهراً نخستین آنها ابوشامه عبدالرحمن بن اسماعیل بن ابراهیم مقدسی (۵۹۹-۶۶۵هـ) است (Jackson, "Al-Nasawi", 7/974).

۱۸. نسوی، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، مقدمه مصحح، م.ب.

۱۹. ابن اثیر، ۵۰۴/۱۲؛ برخی پژوهشگران به چند سطر پایانی کتاب ابن اثیر توجه نکرده و پایان رویدادهای کتاب را تا سال ۶۲۸هـ پنداشته‌اند (Richards, 8/671)؛ و حال آن‌که در ارتباط با موضوع این مقاله واجد اهمیت تاریخی است، زیرا ابن اثیر تا صفر سال ۶۲۹هـ اطلاعات مهمی درباره سلطان جلال‌الدین عرضه می‌کند.

جلال‌الدین نشانی دیده شده بوده، حضور داشته است؛ و مهم‌تر این‌که وی به سرنوشت جلال‌الدین بسیار توجه داشته و حساسیت نشان می‌دهد و پیوسته گزارش‌هایی از فعالیت‌های او در آذربایجان، جبال و اخلاط به دست می‌دهد؛ از جمله در ذکر حوادث سال ۶۲۸ هـ می‌نویسد: «این سال به پایان رسید و ما خبری از جلال‌الدین به دست نیاوردیم و ندانستیم که آیا کشته شده یا پنهان گشته؟ از بیم مغولان خود را آشکار نمی‌سازد یا از این شهرها به جای دیگری رفته است؟»<sup>۲۰</sup> چنان‌که ملاحظه می‌شود گذشته از وجود تردید درباره زنده بودن و یا مرگ جلال‌الدین، نه تنها سخنی از کشته شدن وی به دست کردها در میان نبوده، بلکه احتمال کشته شدن وی به دست مغول‌ها نیز مطرح بوده است. ابن اثیر سپس چند بار دیگر هم از وضع جلال‌الدین اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و می‌گوید: «هیچ‌کس خبری از جلال‌الدین خوارزمشاه ندارد و نمی‌داند چه بر سرش آمده است»<sup>۲۱</sup> و سرانجام در صفحات پایانی این اثر مفصل می‌نویسد: «از جلال‌الدین تا پایان سال ۶۲۸ خبری به دست نیامد. هم‌چنین تا آخر ماه صفر سال ۶۲۹ نیز از حال او آگاهی نیافتیم».<sup>۲۲</sup>

از روایت ابن اثیر چنین بر می‌آید که تا ماه صفر ۶۲۹ هـ، نه تنها خبر کشته شدن وی به دست کردها در میان نیست، بلکه حتی در خصوص وی، اطلاع و حتی شایعه‌ای که ابن اثیر با تردید و احتمال اندک آن را ذکر کند، در دست نبوده است. پس با استناد بر این منبع معتبر و معاصر با رویداد که نسوی نیز به تصریح آن را تحسین و تمجید می‌کند،<sup>۲۳</sup> خبر کشته شدن جلال‌الدین به دست کردها تأیید نمی‌شود.

---

۲۰. ابن اثیر، ۱۵۷/۳۳.

۲۱. همان، ۱۵۹.

۲۲. همان، ۱۶۲.

۲۳. نسوی، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، ۳.

روایت ابن اثیر از سوی برخی منابع سده هفتم نیز پذیرفته و نقل شده است؛ از جمله حکیم زجاجی از شاعران سده هفتم هجری در تاریخ منظوم خود درباره جلال‌الدین چنین سروده است:

ز گردان کسی گرد او درنیافت      نشان، هیچ تن ز آن دلاور نیافت<sup>۲۴</sup>

هم‌چنین ابن کثیر (۷۰۰ تا ۷۷۴ هـ) روایت ابن‌اثیر را پذیرفته است. وی می‌نویسد که «درباره جلال‌الدین خبری به دست نیامد» و «کسی ندانست که به کجا رفت»<sup>۲۵</sup> در سده‌های بعد قاضی غفاری مورخ روزگار صفوی نیز عبارت «مفقود الخبر» شدن جلال‌الدین را پذیرفته است.<sup>۲۶</sup> از آثار متأخرتر که تعبیر «مفقود الخبر» را در باب جلال‌الدین به کار برده است، جهانگیر میرزا قاجار است. وی در ترجمه فارسی خود از آثار البلاد و اخبار العباد زکریای قزوینی (۶۰۵-۶۸۲ هـ) امانت را فرونهاد و جمله «وَ فِي تِلْكَ الْوَأَقَعَةِ قُتِلَ جَلَالُ الدِّينِ خَوَارِزْمِشَاه»<sup>۲۷</sup> را چنین ترجمه کرده است: «و سلطان در میان مفقود الخبر شد».<sup>۲۸</sup>

با عنایت به گزارش ابن‌اثیر و گزارش‌های مورخان پس از او، و با توجه به این‌که نسوی شخصاً از صحنه رویداد به دور بوده و حتی مدتی متواری به سر می‌برده، نمی‌توان در این رویداد بدو به‌عنوان منبع و راوی موثقی استناد و اعتماد کرد؛ اگرچه شیوه گزارش وی چنان است که گویی خود شاهد آن رویداد بوده و تردیدی در آن ندارد.

افزون بر اینها باید در نظر داشت که نسوی احتمالاً به منظور تجلیل از ولی نعمت جدیدش، یعنی ملک مظفر ایوبی، او را در این روایت وارد ساخته و گفته که او جامه و اسب

۲۴. حکیم زجاجی، ۱۲۴۳.

۲۵. ابن کثیر، ۱۲۹/۱۳.

۲۶. غفاری قزوینی، ۱۲۲.

۲۷. قزوینی، آثار البلاد، متن عربی، ۴۹۲.

۲۸. قزوینی، همان، ترجمه فارسی، ۵۶۹.

و ...<sup>۲۹</sup> و نیز «استخوان‌های» جلال‌الدین را یافته و به خاک سپرده و آرامگاهی آبرومند برای او ساخته است. ابن‌واصل، در دهه‌های بعد، در ضمن ارائه روایتی مشابه با نسوی در خصوص مرگ جلال‌الدین، به توجیه و تمجید از ملک مظفر حاکم ایوبی می‌پردازد و چنین عنوان می‌کند که حاکم ایوبی در صورت زنده ماندن جلال‌الدین «بی‌گمان» به او «کمک می‌کرد».<sup>۳۰</sup>

این تردیدها در خصوص روایت نسوی زمانی قوت بیشتری می‌گیرد که در دهه‌های بعد، مورخانی چون عظاملک جوینی،<sup>۳۱</sup> رشیدالدین فضل‌الله همدانی،<sup>۳۲</sup> ابن‌عبری،<sup>۳۳</sup> نظام‌الدین قاضی بیضاوی،<sup>۳۴</sup> و صاف‌الحضره،<sup>۳۵</sup> شبانکاره‌ای،<sup>۳۶</sup> بناکتی،<sup>۳۷</sup> شرف‌الدین یزدی،<sup>۳۸</sup> در مورد قتل جلال‌الدین به دست کردها، نه تنها روایت نسوی را به‌طور قطع نقل

---

۲۹. محتمل است لباس و تجهیزات که از جلال‌الدین پیدا شده بوده، جلال‌الدین خود به دیگران داده باشد تا بتواند فارغ از شر مغول‌ها به زندگی ادامه دهد؛ زیرا به تعبیر سمرقندی «از سلطنت و اشغال دنیای دل‌سرد شد و در لباس فقرا و صوفیه در آمد و متواری شد» (سمرقندی، ۲۵۶).

۳۰. ابن‌واصل، ۳۴۴-۳۴۵ه؛ با مقایسه وضعیت نسوی و ابن‌واصل مشخص می‌شود که هر دو در خدمت حاکمان ایوبی بوده‌اند و ضرورتاً می‌بایست نقش مثبت و سازنده حاکم ایوبی در دفاع از تنها کانون قدرتمند مقاومت در برابر مغول‌ها را برجسته سازند.

۳۱. جوینی، ۵۱۷/۲.

۳۲. همدانی، ۶۵۶/۱.

۳۳. ابن‌عبری، ۳۴۳.

۳۴. بیضاوی، ۱۳۱؛ البته تنها بیضاوی در میان مورخان اخیر با تردید در خصوص روایت کشته شدن وی به دست کردها می‌نویسد «کماهی حال او معلوم نشد»؛ اما به زنده بودن وی هم اشاره نمی‌کند.

۳۵. و صاف، ۵۸۷.

۳۶. شبانکاره‌ای، ۱۴۶.

۳۷. بناکتی، ۳۸۴.

۳۸. یزدی، ۱۷۴.

نمی‌کنند، بلکه در آن تردیدهایی نیز روا می‌دارند و حتی در کنار آن روایتی از مخفیانه زیستن وی می‌آورند که از نظر ایشان به اندازه روایت نسوی محتمل بوده است.<sup>۳۹</sup>

روایت دوم، یعنی زنده ماندن جلال‌الدین و زندگی در لباس صوفیان و به صورت مخفیانه، به تفصیل در میان اهل تصوف رواج یافته است؛ چنان‌که دولتشاه سمرقندی در تذکره الشعرا حکایتی در خصوص حیات او پس از سال ۶۲۸ هـ ذکر می‌کند. مطابق این روایت جلال‌الدین با عرفای بزرگ و صوفیانی نظیر رکن‌الدین علاء‌الدوله سمنانی نشست و برخاست داشته و دارای احترام بسیار بوده است.<sup>۴۰</sup> مورخی دیگر از روزگار صفویه که این روایت را پذیرفته، آن را چنین نقل می‌کند: «سلطان در اواخر حال از میان مردمان کناره جسته، ترک سلطنت نمود و در ایام عزلت به اشاره مُلهمان غیب و مُنهیان لاریب در سلک رجال الغیب منخرط گشت».<sup>۴۱</sup>

بنابراین چنان‌که ملاحظه می‌شود پذیرش اصل روایت نسوی به صورتی که از سوی برخی از پژوهشگران تاریخ پذیرفته شده، دارای اشکالات اساسی است؛ و از این روی، مغایرت روایت نسوی با روایات مورخان نزدیک به رویداد، مانند ابن اثیر، زجاجی و زکریای قزوینی تردید مورخان پس از نسوی را در پی داشته است.

۳۹. در میان منابع دوره مغول تنها حمدالله مستوفی است که در تاریخ گزیده تنها به کشته شدن وی به دست گُردها اکتفا نموده است (مستوفی، تاریخ گزیده، ۵۰۰). این گزارش در ظفرنامه یا تاریخ منظوم حمدالله مستوفی هم تکرار شده است (مستوفی، ظفرنامه، ۲۵۶-۲۵۷). هم‌چنین در میان مورخان متأخر عرب زبان خارج از قلمرو ایلخانان می‌توان به شمس‌الدین ذهبی (۶۷۳-۷۴۸ هـ)، ابی‌الفدا (متوفی ۷۳۲ هـ) و مقریزی (متوفی ۸۴۵ هـ) نیز اشاره کرد (ذهبی، ۲۸۴؛ ابی‌الفدا، ۱۵۱/۳؛ مقریزی، ۳۶۳/۱). این اثر به صراحت و به طور قطع از روایت نسوی در خصوص کشته شدن جلال‌الدین به دست گُردها پیروی می‌کنند.

۴۰. سمرقندی، ۲۵۶-۲۵۷.

۴۱. حسینی، ۲۰۸.

### روایتی دیگر از سرانجام جلال‌الدین

اما در این میان، روایتی دیگر در خصوص سرنوشت جلال‌الدین وجود دارد که مورد توجه و ملاحظه پژوهشگران قرار نگرفته است. این روایت کشته شدن جلال‌الدین را به مغول منسوب می‌دارد؛ به عبارتی دیگر کشته شدن جلال‌الدین به دست کسانی روی داده است که همواره زنده بودن او را مزاحم و مانعی بزرگ برای گسترش و تثبیت سلطه خود در ممالک مفتوحه می‌دانستند و پس از سال ۶۲۸ هـ تا چند دهه همواره از خبر زنده بودن او نگران بودند.<sup>۴۲</sup>

نخستین کس که از کشته شدن جلال‌الدین در درگیری با مغولان خبر داده، زکریای قزوینی است؛ چنان‌که پیش از این هم اشاره شد، وی می‌نویسد: در سال ۶۲۷ هـ سلطان از پیش لشکر تاتار به آمد گریخت. مغولان او را تعقیب و در پای باروی شهر درمیانش گرفتند «و فی تلک الواقعة قُتِلَ جلالُ الدین خوارزمشاه...».<sup>۴۳</sup>

عبدالرحمن بن خلدون (۷۳۲ - ۸۰۸ هـ) نیز این روایت را پذیرفته است. وی اثر تاریخی خود را به صورت پیش نویس در سال ۷۷۹ هـ و نسخه نهایی آن را در سال ۷۹۹ هـ در فاصله‌ای بسیار دور از محل این رویداد، به پایان رسانده و بدین سان در نسبت با این رویداد مورخی متأخر محسوب می‌شود.<sup>۴۴</sup> بنابراین روایت او در مقایسه با مورخان چون نسوی، جوینی و دیگر مورخان مذکور، از اعتبار تاریخی کمتری برخوردار است؛ اما اثر تاریخی او، یعنی العبر، جایگاه متمایز و متفاوتی در مقایسه با دیگر مورخان مسلمان سلف خود دارد و علی‌رغم تأخر او نسبت به رویداد، می‌توان به روایت‌های او از جمله در

۴۲. جوینی در ذکر احوال چین تمور می‌نویسد: «با آوازه سلطان جلال‌الدین مردم هنوز در پنداشتی بودند و بدان سبب امور آن طرف [یعنی خراسان] قرار نمی‌پذیرفت» (۲۱۹/۲-۲۲۰).

۴۳. آثار البلاد، متن عربی، ۴۹۲.

۴۴. رحیم لو، ۴۵۳/۳-۴۵۲؛ با این حساب وی حدود ۱۵۰ تا ۱۷۰ سال از خبر کشته شدن سلطان جلال‌الدین در سال ۶۲۸ هـ فاصله زمانی دارد.

خصوص سرانجام جلال‌الدین\_ اعتنای بیشتری نمود.<sup>۴۵</sup> وی در روایتی موجز از سرنوشت جلال‌الدین می‌نویسد: «مغول‌ها به آذربایجان لشکر کشیدند و بر جلال‌الدین پیروز شدند و او را در سال ۶۲۸ هـ به قتل رساندند»،<sup>۴۶</sup> اما منبع استنادی او چیست؟ گفته می‌شود که ابن خلدون روایت‌های خود را در خصوص رویدادهای سلسله خوارزمشاهیان و به‌ویژه جلال‌الدین و حمله مغول از ابن اثیر،<sup>۴۷</sup> شهاب‌الدین نسوی و شهاب‌الدین ابن فضل‌الله عمری (وفات ۷۴۹ هـ) گرفته است؛<sup>۴۸</sup> اما با بررسی محتوای روایات مورخان اخیر چنین حاصل می‌شود که ابن خلدون در خصوص سرانجام جلال‌الدین از مورخان اخیر سخنی اقتباس و نقل نکرده است. روایت‌های ابن اثیر و نسوی پیش‌تر بررسی شد و تفاوت آنها با روایت اخیر روشن است؛ اما روایت عمری در خصوص جلال‌الدین نیز که در مسالک الابصار فی ممالک الامصار ذکر شده، همان مضمون روایت نسوی و کشته شدن جلال‌الدین به دست گُردها است.<sup>۴۹</sup> پس چگونه ابن خلدون به این نتیجه رسیده که جلال‌الدین بایست به دست مغول‌ها کشته شده باشد؟ از مراجعه به منابع تاریخی در دسترس او نمی‌توان سرچشمه روایی او را به دست آورد؛ از این رو، می‌توان حدس زد وی برخلاف مورخان پیشین از «وقایع‌نگاری» فاصله گرفته و وصول به این نظر، حاصل تحقیق، تفحص، مقابله و تأمل وی در روایت‌های موجود و نیز تعمق در جریان این رویداد بوده است.<sup>۵۰</sup>

۴۵. در خصوص جایگاه ممتاز و مورد توجه ابن خلدون به عنوان مورخ، متفکر و نظریه‌پرداز، آثار متعددی منتشر شده؛ برای نمونه بنگرید: Talebi, 3/828-831.

۴۶. ابن خلدون، ۴۱۱/۵؛ قس: روایت زکریای قزوینی، ۴۹۲ (همین مقاله).

۴۷. برخی حتی مدعی تأثیرپذیری ابن خلدون در بخش‌های نظری مقدمه از ابن اثیر است (سالاری شادی، ۵۲-۷۶).

۴۸. فیشل، ۳۸۴.

۴۹. عمری، ۲۸۸/۲۷-۲۸۹.

۵۰. نک. فیشل، ۳۸۳.

به سخنی دیگر، روایت ابن خلدون درباره سرانجام جلال‌الدین بر پایه خوانش انتقادی وی از رویدادهای منتهی به سال ۶۲۸ هـ بوده است و از نظر وی کشته شدن او به دست مغولان که در جریان تعقیب و گریز وی بودند، قطعیت دارد و این گزینه را بر روایت‌های نسوی، العمری و ابن اثیر که پیش‌روی داشته ترجیح داده است؛ زیرا از نگاه تحلیلی او بر تاریخ، با انگیزه مغول‌ها در کشتن جلال‌الدین به منظور خلاص یافتن از او، همسویی دارد. اما محل تأمل است که چرا محققان به روایت و تفسیر ابن خلدون به عنوان خبری محتمل اعتنا نکرده و دست‌کم به بررسی آن نپرداخته‌اند.

#### نتیجه

بررسی درستی یا نادرستی گزارش «کشته شدن سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه به دست کردان» موضوع این پژوهش است. شهاب‌الدین محمد نسوی خَزَنَدَزی، منشی و رئیس دیوان انشای جلال‌الدین خوارزمشاه، نخستین کس است که در کتاب سیره السلطان جلال‌الدین مَنگُکُرنی متعرض این خبر شده و به نظر می‌رسد، با اعتماد به جایگاه و منصب او نزد جلال‌الدین، تنی چند از مورخان پس از او، چون حمدالله مستوفی، شمس‌الدین ذهبی، ابوالفدا و مقریزی، این روایت را از او اخذ و نقل کرده باشند؛ بسیاری از مورخان و محققان متأخر نیز ظاهراً بی‌آنکه درصدد مراجعه و مقایسه این خبر با منابع اصیل و معتبر مقارن با این رویداد برآیند آن را پذیرفته‌اند، چندان که شهرت یافته است؛ و حال آن‌که در آثار کسانی چون ابن اثیر و زجاجی که در همان ایام می‌زیسته‌اند، این خبر گزارش نشده است و تنها با تعبیری نظیر «مفقود الخبر» و «کس ندانست به کجا رفت» از او و سرانجام او یاد کرده‌اند. آن‌چه درستی خبر نسوی را دست‌خوش تردید می‌سازد، عدم تأیید آن از سوی مورخانی چون جوینی، رشیدالدین فضل‌الله، ابن عبری و ... در چند دهه بعد است و نقل روایات محتمل و بدیل دیگری، مانند کشته شدن او به دست تاتار یا زنده ماندن و پیوستن وی به زمره عارفان.

## کتابشناسی

- آرین نیا، احمد، «جلال‌الدین خوارزمشاه»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم بجنوردی، ج ۱۸، تهران، بنیاد دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
- ابن اثیر، عزالدین، الكامل فی تاریخ، ج ۱۲، بیروت، دارصادر، ۱۹۶۵ م.
- همو، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، ج ۳۳، تهران، علمی، ۱۳۷۱ ش.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، دیوان المبتدا و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الاکبر، تحقیق خلیل شحادة، ج ۵، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۸ هـ.
- ابن عبری، تاریخ مختصرالدول، به تصحیح عبدالمحمد آیتی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۷ ش.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البداية و النهاية فی التاریخ، به تصحیح انیس طباع و عبدالفتاح محمد الحلو، ج ۱۳، بیروت، مکتبة المعارف، ۱۴۱۱ هـ.
- ابن واصل، تاریخ ایوبیان، به تصحیح حسنین محمد ربیع، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹ ش.
- ابی الفدا، عمادالدین اسماعیل، المختصر فی اخبار البشر، ج ۳، قاهرة، الحسينية المصرية، ۱۳۲۵ هـ.
- اشپولر، برتولد، مغولان در تاریخ، ترجمه عبدالرسول خیراندیش، تهران، آباد بوم، ۱۳۸۹ ش.
- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، تهران، نامک، ۱۳۷۶ ش.
- همو، تاریخ ایران پس از اسلام، تهران، نامک، ۱۳۸۰ ش.
- بناکتی، داود بن محمد، روضة اولی الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب، به تصحیح جعفر شعار، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۸ ش.
- بهرامی نیا، امید، تاریخ کردن منطقه جزیره از ۴۴۷ تا ۶۵۶ ق، تهران، احسان، ۱۳۸۶ ش.
- بیات، عزیزالله، تاریخ تطبیقی ایران با کشورهای جهان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۹ ش.
- بیانی، شیرین، دین و دولت در عهد مغول، ج ۱، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷ ش.
- همو، مغولان و حکومت ایلخانی در ایران، تهران، سمت، ۱۳۷۹ ش.
- بیضاوی، نظام الدین، نظام التواریخ، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، موقوفات افشار، ۱۳۸۲ ش.
- جوینی، عطاملک، تاریخ جهانگشا، به تصحیح محمد قزوینی، ج ۲، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۵ ش.
- حسن‌زاده، اسماعیل، تاریخ ایران در عهد خوارزمشاهیان، تهران، کتاب پارسه، ۱۳۹۲ ش.

- همو، «خوارزمشاهیان»، تاریخ جامع ایران، ج ۹، زیر نظر کاظم بجنوردی، تهران، بنیاد دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۴ ش.
- حسینی، میرک، ریاض الفردوس خانی، به تصحیح ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۵ ش.
- حکیم زجاجی، همایون نامه یا تاریخ منظوم حکیم زجاجی، به تصحیح علی پیرنیا، ج ۲، تهران، نشر آثار، ۱۳۸۳ ش.
- دستغیب، عبدالعلی، هجوم اردوی مغول به ایران، تهران، علم، ۱۳۶۷ ش.
- ذهبی، شمس‌الدین، تاریخ اسلام، به تصحیح بشار عواد معروف، شیخ شعیب الارنؤوط و صالح مهدی عباس، ج ۲۷، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۸ هـ.
- رجب زاده، هاشم، «چنگیزیان»، تاریخ جامع ایران، زیر نظر کاظم بجنوردی، ج ۹، تهران، بنیاد دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
- رحیم لو، یوسف، «ابن خلدون»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم بجنوردی، ج ۳، تهران، بنیاد دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
- سمرقندی، دولتشاه، تذکرة الشعراء، به تصحیح فاطمه علاقه، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵ ش.
- سالاری شادی، علی، «تأثیر ابن خلدون از ابن اثیر»، مطالعات تاریخ فرهنگی، س اول، ش ۱۱، بهار ۱۳۹۱.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی، مجمع الانساب، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶ ش.
- شرفی، محبوبه، «جلال‌الدین خوارزمشاه»، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، ج ۱۰، تهران، دانشنامه جهان اسلام، ۱۳۹۳ ش.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، تهران، فردوس، ۱۳۶۹ ش.
- عمری، شهاب‌الدین ابن فضل‌الله، مسالک الأبصار فی ممالک الأمصار، به تصحیح مصطفی مسلم و دیگران، ج ۲۷، ابوظبی، المجمع الثقافی، ۱۴۲۴ هـ.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد، تاریخ جهان آرا، به تصحیح حسن نراقی، تهران، کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳ ش.
- فیشل، والتر، «منابع ابن خلدون برای تاریخ مغول و تاتار»، ترجمه محسن جعفری مذهب، آینه میراث، س ۵، ش ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۸۶.

- قزوینی، زکریا بن محمد، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت، دارصادر، ۱۹۹۸ م.
- همو، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳ ش.
- قزوینی، عبداللطیف، لب التواریخ، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۶ ش.
- کاتوزیان، همایون، ایرانیان، دوران باستان تا دوره باستان، ترجمه حسین شهیدی، تهران، مرکز، ۱۳۹۱ ش.
- گروسه، رنه، امپراتوری صحرائوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۹ ش.
- مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ ش.
- همو، ظفرنامه، به تصحیح پروانه نیک طبع، ج ۶، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۸ ش.
- مشکور، محمد جواد، تاریخ ایران زمین از روزگار باستان تا انقراض قاجاریه، تهران، اشراقی، ۱۳۷۵ ش.
- مصاحب، غلامحسین، دایرة المعارف فارسی، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۸۱ ش.
- مقربزی، احمد بن علی، السلوک لمعرفة دول الملوک، محمد عبدالقادر عطا، ج ۱، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ هـ.
- نسوی، شهاب‌الدین، سیره جلال‌الدین یا تاریخ جلالی، به تصحیح محمد ناصح، تهران، انجمن ادبی ایران، ۱۳۲۴ ش.
- همو، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۸۴ ش.
- وصاف، عبدالله بن فضل‌الله، تجزیه الامصار و تزجیة الاعصار، به تصحیح محمد مهدی اصفهانی، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۸ هـ.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، به تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، البرز، ۱۳۷۳ ش.
- یزدی، شرف‌الدین، ظفرنامه، به تصحیح سید سعید میر محمد صادق و عبدالحسین نوایی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷ ش.

Atwood, Christopher P., *Encyclopedia of Mongolia and the Mongol Empire*, New York, Facts on File, Inc, 2004.

Bosworth, C., E., "Jalāl- Al -Din Kwārazm Šāh Mengubirni", *Encyclopedia Iranica*, Vol.VIII, New York, Encyclopedia Iranica foundation, 2007, pp.404-405.

- Boyle, J., A., "Dynastic and Political History of the Il-khans", *The Cambridge History of Iran*, Vol.5, edited by j. A. Boyle, Cambridge, Cambridge University Press, 1968, pp.303-421.
- Idem, "Djalal al Din Khwarazm Shah", *Encyclopedia of Islam*, vol II, Leiden, Brill, 1965), pp.392-393.
- Browne, Edward Granville, *A Literary History of Persia*, Vol.II, Cambridge, Cambridge University Press, 1965.
- Jackson, P., "Al-Nasawi", *Encyclopedia of Islam*, Vol.VII, Leiden & New York, Brill, 1993, pp.973-974.
- Idem, "Jalāl al-Dīn, the Mongols, and the Khwarazmian Conquest of the Panjāb and Sind", Iran, 1990, Vol. 28, pp.45-54.
- Malcolm, Sir John, *History of Persia from the most early to the Present Time*, Vol.I, London, John Murray, 1829.
- Richards, D., S., "Ebn Atir", *Encyclopedia Iranica*, vol.VIII, Costa Mesa, Mazda, 1998, p.671.
- Sanders, J., J., *The History of the Mongol Conquests*, Philadelphia, university of Pennsylvania Press, 1971.
- Spuler, Bertold, *Die Mongolen in Iran*, Berlin, Akademie-verlag, 1968.
- Idem, *History of the Mongols Based on Eastern and Western Account of the Thirteenth and Fourteenth Centuries*, translated by Helga and Stuart Drummond, Berkeley and Los Angeles, University of California press, 1972.
- Sykes, Sir Percy, *Persia*, Oxford, Clarendon press, 1922.
- Talebi, M., "Ibn Khaldun", *Encyclopedia of Islam*, Vol III, Leiden & New York, Brill, 1986, pp.825-831.